

ملایان دیگر بدشمنی اخوند ملاقر بانعلی پشتیبانی ازومین نمودند، زوراخوند بر همه اینها چیرگی داشت و سعدالسلطنه زیون وار روز میگزاشت .

در تیر ماه ۱۲۸۶ چنین رخ داد که کسانی از بستگان ملاقر بانعلی یکی از فراشهای حکمرانی را کتک زدند و با قمه زخمی اش کردند و با اینحال او را نزد سعدالسلطنه فرستاده دشنامهایی پیام دادند. سعدالسلطنه یکی از آن کسان را دستگیر نموده چوب زدوبندش کرد. ملاقر بانعلی این را دستاویز نموده پیغام فرستاد که تا فردا باید سعدالسلطنه از زنجان بیرون رود و چون سعدالسلطنه ایستادگی نمود فردا پیروان اخوند ازسید و طلبه و بازاری و توپچی و بالابانچی و روستایی گردآمده روی بسرای حکمرانی آوردند. پیش از همه نصرالله نامی را بگناه مشروطه خواهی با گلوله از پا درآوردند. سپس با پاسبانان حکمرانی زدوخورد آغاز نمودند و چون پاسبانان از خونریزی پرهیز مینمودند باسانی خود را بدرون سرای رسانیده دست بتاراج گشادند و هر چه یافتند بردند. در اینمیان چندتنی از ایشان سعدالسلطنه را پیدا کرده گردش را فرا گرفتند و با قمه و غداره زخمها بر سر و دوش اوزدند. یکی از بستگان حکمرانی با سختی او را از آنجا رها گردانیده بخانه یکی از شناختگان شهر رسانید که در آنجا زخمهایش را ببندند و در جای آسودهای بخوابانند. ولی چون آگاهی بملاقر بانعلی رسید خرسندی نداده کسانی را فرستاد که در زمان او را بر کالسکه نشانند و از شهر بیرونش کنند. بیچاره پیره مرد با آن زخمها از شهر بیرون آمده راه تهران را پیش گرفت و پیش از آنکه بخانه خود برسد در نیمه راه از آسیب زخمها بدرود زندگی گفت .

ملاقر بانعلی پیش آمد را بگردن مردم انداخته تلگرافی بمحمد علی میرزا فرستاد که چون سعدالسلطنه هوا دار مشروطه بود مردم بغوغا برخاستند و او را از شهر بیرون کردند. (۵)

بدینسان ملاقر بانعلی مشروطه را از زنجان برانداخت و چون سال دیگر محمد علی میرزا مجلس را بمباردمان کرد رونق کار اخوند بیشتر گردید. یکسال دیگر نیز

(*) دوبار شورش زنجان را در روزنامه جیل المتین تهران هر یکی را در جای خود آورده گذشته از آن خود

بکارنده در زنجان جستجوهای کرده و یادداشتها دارم و در اینجا هر دو استان را بکوباهای یاد کردم.

بدینسان گذشت تاشورشیان کیلان قزوین را بکشادند و چون زنجان همسایه آنجاست بر آن شدند یکی از سردستانان را بادسته‌ای از مجاهدان بآن شهر روانه کنند. این کار نابجا نبود ولی بایستی سختی کار را به پیش چشم آورده نیروی بیشتری روانه سازند. تو کوی از پیش آمد سعدالسلطنه آگاهی نداشتند و اندازه نیروی ملاقر بانعلی را که این هنگام جهان شاه خان و دیگر سواره داران نیز با او بودند نمی شناختند. اینست عظیم زاده تبریزی را که یکی از سردستانان مجاهدان و جوان دلیر و زبانداری بود بامیرزا علی اکبر خان زنجان که او هم در دلیری از شناختگان بشمار میرفت برگزیده و تمها ده تن مجاهد همراه ایشان ساخته روانه گردانیدند.

اینان بی آنکه جلو گیری شود بزنجان درآمدند و بهرام میرزا حکمران زنجان گریخته بتهران رفت. ملاقر بانعلی و پیروانش در بیرون خاموشی گزیدند ولی در نهان بی اندیشه نبودند. عظیم زاده رشته کارها را در دست گرفت و مجاهدانی هم از آنجا بایشان پیوستند. جوان غیرتمند دمی آرام نگرفته میکوشید و با گفتارهای پرمغز مردم را می شورانید و چون مجاهدان از قزوین آهنگ تهران نمودند عظیم زاده از ذخیره زنجان یکتوپ با کلوله های شرابنل و انبوهی فشنگ از بهر ایشان فرستاد و از آنجا که آوازه فیروزی مشروطه خواهان همه جا را فرا گرفته بود پیروان ملاقر بانعلی دم در کشیده خاموش نشستند. ولی چون روز سیزدهم تیر مشروطه خواهان در کرج شکست خورده بیازگشت ناگزیر شدند (چنانکه در جای خود آورده ایم) این پیش آمد کوچک را در زنجان بسیار بزرگ گرفتند و بدخواهان مشروطه دلیر گردیده بر آن شدند پرده خاموشی را بدرند. در آن روزها کسانی از عظیم زاده خواستار شدند بمسجد آمده در آنجا گفتار پردازد و چنین میگویند اینان را باین درخواست برانگیخته بودند. جوان پاکدرون بی آنکه آینده را بیاندیشد بمسجد درآمد و در آنجا بگفتار پرداخت. ملاقر بانعلی پیام فرستاد مسجد جای این گفته ها نیست و شما باید از شهر بیرون روید. عظیم زاده پاسخهای دلیرانه داد و چون زنجانیان بسیج کار را دیده و تفنگچی کرد آورده بودند یک ناگاه شلیک برخاسته جنگ آغاز شد. عظیم زاده و میرزا علی اکبر خان با دسته اندک بیست تنی که بر کرد سرداشتن خود را بسرای حکمرانی رسانیدند و بجنک ایستادند. ولی

پس از دیری زدو خورد بتنگنا افتاده آنجا را رها کردند و خود را بخانه میرزا علی اکبر خان رسانیدند. عظیمزاده در آنجا تیر خورده از پا افتاد. ولی میرزا علی اکبر خان با یک تنی دیگر (پسر حاج عبدالرسول) بیابان افتاده میکوشیدند جنگ کنان خود را رها گردانند. میرزا علی اکبر خان تو گویی از سالها آزموده چنین کاری بوده. در آن گرفتاری خود را نباخته دلیرانه میجنگید و با آنهمه دشمنان که سواره و پیاده گرد ایشان را گرفته تیر می انداختند هم جنگ نمود و موهم میگریخت. ولی در این میان همراه او (پسر حاج عبدالرسول) تیر خورده از پا افتاد. جوان آزاده روانش مرد او را بگزارد و جان بدر برد بر کشته تن خون آلود را بدوش گرفت تا او را نیز با خود برد. در چنین حالی از جنگ هم باز نمی ایستاد و تیرهایی انداخته دشمن را دور ساخته چند گامی میبود. کاری کرد که دشمنان لب بدنشان گزیدند ولی چسود که نامردانه از پایش اسداختند و هنوز جان از تنش نرفته ریسمان پایش بسته کشان کشان بدرون شهر آوردند. داستان هنر نمایی آنجوان در زنجان بر سر زبانهاست. دلیرهای او و همراهانش و نامردیهای پیروان ملاقر بانعلی و رفتار ناستوده ای که با کشته او و عظیمزاده و همراهانش کردند هر دو بیمانند بود.

در این روز از آزاد بخوانان ده تن بیش کشته شدند و از پیروان ملاقر بانعلی نیز دسته ای نابود گردیدند.

این شگفت که از چنین جانبازان در مجلس نامی نبردند و در تاریخها و یادداشتها نیز نامی از ایشان دیده نمیشود.

این آخرین فیروزی ملاقر بانعلی بود. پس از این اندکی نگذشت که تهران بدست آزاد بخوانان کیلان و بختیاریان گشاده شد و پیروان ملاقر بانعلی سخت دلشکسته گردیدند. با اینهمه بروی خود نمی آوردند تا هنگامی که یفرمخان و سردار بهادر با شکر و توپخانه با آنجا رسیدند و خواهیم دید چگونه ملاقر بانعلی گرفتار شد.

پیش آمد اردبیل

در گفتار ششم چگونه رفتار روسیان را در آذربایجان باز نفوده نگاشتیم که ستارخان و باقرخان با دسته‌ای از پیشروان آزادی (از علی‌مسیوودیکران) در شهبندی عثمانی بست نشستند و کارکنان سیاسی روس میکوشیدند ایشان را از آنجا در آورده از تبریز بیرون کنند که ستارخان و باقرخان بدخواه خود از شهر بیرون روند و باین عنوان ایشان از شهبندی درآمدند. لکن در همان روزها داستان اقتادن محمدعلیمیرزا و جوش و جنبش بازگشت مشروطه رخ داد و در تبریز و همه شهرها چراغانی کردند. از این پیش آمد فشار روسیان بر سردار و سالار کمتر گردید و اینان که به بیرون رفتن از ایران خرسندی نداشتند در خانه‌های خود آرام نشستند.

از دیر باز آقای مهدیقلی هدایت (حاج مخبرالسلطنه) بوالگیری آذربایجان نامزد شده و او از پاریس که از پارسال در اینجا نشیمن داشت روانه گردیده بود تا در دوم شهریور از راه جلفا به تبریز درآمد. انجمن ایالتی و سردار و سالار پیشواز و پذیرائی با شکوهی کردند.

در اینمیان رحیمخان با سوارهای خود و با توپخانه‌ای که از بیرون تبریز همراه برده بود در اهر نشسته با دولت نوین دم از نافرمانی میزد و سواران او بتاخت و چپاول پرداخته دبه‌های قرمداغ و آن پیرامونها را میچاپیدند.

همچنین دسته‌های انبوه شاهسون بتاخت و تاز پرداخته از اردبیل تا سه فرسنگی تبریز همدجارا تاراج میگردید و روز بروز آتش ایشان زبانه زن تر میگردید. رحیمخان از روزیکه بیرون تبریز را رها کرده بقرمداغ رفت جز ستم و آزار بر مردم کاری نداشت

و بدستورهای محمدعلیمیرزا نیز کار نمی‌بست. اینست آقای حاج میرزا آقا بلوری و کسان دیگری از آزادیخواهان که در بندداشت با همه دستخطهای محمدعلیمیرزا درباره دوباره دادن مشروطه و بخشودن بر شورشیان آزادیخواهی ره‌اشان نکرد و در اهر همچنان در زندان نگاه می‌داشت. با اینهمه چون محمدعلیمیرزا بر افتاد هواداری از او را عنوان نموده رنگ دیگری بر خود سری و تاراجگری خویش داد. شاهسونان نیز همین عنوان را پیش کشیدند.

در چنین هنگام آشفته‌گی بود که حاج مخبر السلطنه با آذربایجان رسید. در همان روزها ناگهان دسته‌ای از سپاهیان روس با چند توپ روانه قره داغ گشتند و سپس دانسته شد بر سر رحیمخان رفته‌اند و پس از همه پرده از روی کار برخاسته دانسته شد برای دامن زدن با آتش شورش آن کار را کرده‌اند.

چگونگی آنکه رحیمخان هنگامیکه در بیرون تبریز سر راه جلفا نشیمن داشت و هر کاروانیکه میرسید تاراج می‌کرد از بازرگانان روسی نیز کالا‌هایی را تاراج کرده بوده و چون بقره داغ رفت همه آنها را با خود برده بکسی باز نداد روسیان آن را عنوان نموده بی آنکه بدولت ایران آگاهی دهند چنانکه گفتیم سپاه بر سر او فرستادند. این دسته چون باهر رسید در بیرون شهر لشکر گاه زد. کسی ندانست از بهر چه آمده‌اند و رحیمخان چیزی نگفته آرام نشست. ولی هنگام شام ناگهان گردخانه رحیمخان را فرو گرفته او را با چندتن از کسانش دستگیر کردند.

ولی چون فردا شد رحیمخان رها گردیده بجای خود باز گشت و روسیان با او سر کرد گانش دوستی آغاز کردند و چنین گفته شد حاجی حسن آقا که یکی از توانگران اهر و با رحیمخان دوستی داشت ده هزار تومان تاوان بازرگانان روسی را پابندانی کرده و از این راهست که رحیمخان آزاد شده. ولی خواهیم دید که پیش آمد عنوان دیگری داشته و این رفتن روسیان باهر از بهر شورانیدن قره داغ واردییل بوده.

در اینمیان آنچه مایه شادمانی شد رهایی آقای بلوری و سی و چهار تن دیگر بود که گفتیم در زندان اهر با سختی‌ها روز می‌گذاردند ولی چون روسیان رحیمخان را گرفتند و شهر در آشفته و کسان رحیمخان هر یکی بخود پرداخت آقای بلوری بزندانیان دل

داده و با خود همراه کرده از زندان بیرون آورد و فرصت از دست نداده بهمانحالیکه بودند راه تبریز پیش گرفتند .

روز دهم شهریور (پاتزدهم شعبان) بود که این کاروان بتبریز می رسید . انجمن ایالتی و آزادیخواهان پذیرایی برخاستند و دسته دسته مردم به پیشواز شتافتند . والی کالسکه خود را فرستاد . ولی چون کاروان فرا رسید و چشم مردم بحالزار و رخت های پاره کاروانیان افتاد دلها همه پرانده و چشمها پراشک گردید . هر کسی بجای شادمانی بگریه پرداخت . آقای بلوری باهمان حال بانجمن آمد و در آنجا گفتاری از سیدهاکارهای رحیمخان و کسان اوراند و اندکی از سرگذشت خود و یارانش را باز نمود . دوباره سوک و شیون برپا گردیده مردم بهایهای گریستند . گزندی که در آن نه ماه با آقای بلوری و دیگر آزادیخواهان در بند رحیمخان رسیده بود خود داستان دلگداز درازی دارد .

در این زمان که در تبریز و اهر این کارها رخ میداد در شهر اردبیل و پیرامون آن یکرشته پیش آمدهای دیگری در کار بود که چون همگی بهم پیوستگی دارد آنها را نیز باز میکنیم .

در آن یکسال که در تبریز جنگ با دولتیان پیش میرفت در بیشتری از شهرهای آذربایجان گاهی کم و بیش جنبش آزادیخواهی پدیدار میگشت چیزی از اردبیل که همیشه در دست کماشنگان محمدعلیمیرزا بود و چنانکه گفتیم در تابستان ۱۲۸۴ امیر معزز کروی حکمران آنجا ملا اماموردی را بگناه هواداری از مشروطه بدار آویخت . سپس که اورفته تقیخان رشیدالملک بجای او حکمرانی یافت این نیز در بهار سال ۱۲۸۸ دستههایی را از شاهسون گرد آورده یکی دوبار با آزادیخواهان کیلانی زدوخورد کرد . با اینهمه چون کار مشروطه پیش رفت و آزادیخواهان کیلان قزوین را بگشادند گویا پس از این فیروزی بود که کمیته ستاربر آن شدر اردبیل نیز جنبشی پدید آورد و برای این کار میرزا محمدحسینزاده را که بارها نام برده و کارهایش را یاد کرده ایم با دسته ای مجاهد با آنجا فرستاد .

اینان باردیبل در آمده بی آنکه از کسی جلو گیری بینند دست بکار زدند . حسینزاده آزموده این راه بود . در اندک زمانی دستگاهی درچید و کسان انبوهی از قفقاز و سراب

و از خود اردبیل بر سر او کرد آمدند و چون از توانگران پول می گرفت تفنگ و فشنگ و همگی در رفت اینها را از آن می برداخت . در این میان دوباره مشروطه در همه جا برپا گردید و در اردبیل نیز انجمن ولایتی بنیاد یافت . ولی چنانکه گفته ایم شاهسونان در پیرامون شهر سرگرم ناخت و ناراج بودند . حسین زاده در کنار شهر لشکر گاهی زده چنین میخواست بسیج کار را دیده بر سر شاهسونان برود و چنانکه میگفتند تاهزار تن افشکچی کرد آورد همه این کارها را بشایستگی انجام میداد و با همه پیشرفتی که در کارش بود زنده گانی ساده پیشین خود را از دست نمی هشت . تنها کار بدی که از سر زده مایه تباهیش گردید اینکه با بدخواهان مشروطه بی اندازه سختی نمود و کسانی را از آنان بغیره خون ریخت . بدینسان که بدست او یزید گردیدن انجمن بلدی دسته ای از ایشان بدز (نارین قلعه) نزد خود خواند و با مجاهدان چنین نهاد که همه را بکشند . کسانی از اینان چگونگی را دریافته از رفتن بدز سر باز زدند . ولی پنج یاشش تن کهرفتند مجاهدان همگی را بکشتند . یکی از اینان خادمباشی باز گاه شیخ صفی بود .

این کشتار بر مردم گران افتاد و خود کار ناروایی بود . خادمباشی و اینگونه کسان که تنها از راه نادانی و بد فهمی از مشروطه رو گردان بودند و جز بد گویی زبان دیگری از ایشان بازادیخواهی نمی رسید شایسته کشتن نبودند . بویژه باشیوه چشم - پوشی که آزادیخواهان در تهران پیش گرفته و از نزدیکترین کسان بمحمد علی میرزا و از وزیران باغشاه بازخواست نموده بر همه می بخشودند . با چنین حال چه شایسته بود که خادمباشی و همراهانش را کشتار کنند ؟!

پس از برافتادن محمد علی میرزا دولت نوین کشیکچی باشی نامی را بجای نفیخان بحکمرانی اردبیل فرستاد ولی ازو کاری ساخته نبود . نه در بیرون جلو ناخت و تاز شاهسون را توانست گرفت و نه در درون از تندروی مجاهدان توانست کاست .

در آغاز شهریور که آقای هدایت از راه جلفا تبریز رسید آشفته گی کار اردبیل در درون و بیرون بی اندازه شده و مایه گرفتاری انجمن ایالتی و نایب الایاله بود . بارها انجمن تلگراف بمجاهدان فرستاد و از تند روی آنان نکوهش نمود و در ایشان نگرفت . چون آقای هدایت بکار پرداخت بر آن شد یکی را از سران آزادی از تبریز باردبیل

روانه نماید . نخست با اجلال الملك گفتگو کرد و او پذیرفت . سپس با ستارخان گفتگو کرده چنین گفت : مجاهدان از شما سخن می شنوند بویژه که کمیته خود را بنام شما نامیده اند همچنین سران شاهسون پاس جایگاه شما را خواهند داشت و پند شما را خواهند شنید . ستارخان چنانکه شیوه او بود از در فروتنی در آمده پیشنهاد را پذیرفت . چنین گویند هدایت دوری او را از تبریز میخواست و در نهان کارهای دیگر پیش می رفت و ما خواهیم دید این سفر باچه نیرنگهایی از خودی و بیگانگی و برود کردید . هرچه هست ستارخان گمان دیگری نمی برد و بزرگی کار را در نمی یافت و درخواست و الهی را با کشاده رویی پذیرفت و چند روزه بسیج سفر کرده روز هجدهم شهریور (۲۳ شعبان) با یار محمدخان کرمانشاهی و حسین خان کرمانشاهی و میرزا علیخان یاوراف و آقای میرزا علی اکبر خان عطایی و دسته ای از مجاهدان ورزیده که رویهم رفته هفتاد و اند تن بودند از تبریز روانه گردیدند . حاجی اسماعیل آقا امیر خیزی که همیشه با سردار بود و آقای میرزا اسماعیل یکانی که عنوان دبیری را داشت نیز با ایشان رفتند (۵۶) در سراب پیشواز باشکوهی کردند و حاج اسماعیل سرابی و برادرانش که گفتیم در جنگ های تبریز از سرکردگان دولتی بودند سوارانشان بسیار دلیری مینمودند آمده از گذشته پوزش خواستند و برادر کوچک خود را با دو بست و بیست و سی تن سواره برگزیده همراه ستارخان گردانیدند . بدینسان شماره همراهان او تا سیصد تن کمایش رسید . (۵۶) دوسه روز در سراب درنگ کردند . در اینجا کسانی از اردبیل رسیدند . حاجی کاظم آقا و هابزاده به مهماننداری رسیده درخواست نمود ستارخان در خانه او فرود آید . محمد قلیخان آلاو که یکی از سران شاهسون و از جنگهایی که با روسیان در سرحد می کرد بنام شده بود با برادرزاده نصرالله خان یورتچی و

* بکرشته از آگاهی های این گفتار بازگویی آفتابان امیر خیزی و یکانی است که چون مردداکتون

را در تهران میزند چگونگی سفر از ایشان پرسیده شده

** در کتاب آبی همراهان او را هزار تن نوشته ولی ما گفته آفتابان یکانی و امیر خیزی را که بیگان

راست است آورده ایم . ستارخان با هنگ جنگ امیرفت و اینست جز دسته اندکی را با ابزار کمی همراه برد *

آقای یکانی چون ماهانه مجاهدان و دیگران با آگاهی او پرداخته میشد شماره آن را نیک در یاد دارد و اندازه

هر دسته را جدا باز می نماید *

دیگران نیز آمدند. روز بیست و دوم شهریور باردیبل رسیدند و در آنجا نیز پیشواز بسیار با شکوهی کردند. از این چیزها می گذریم. چند روزی کارها بنیکی پیش میرفت. حسین زاده و مجاهدان بی اندازه فروتنی مینمودند. سران شاهشون بیشتر باردیبل آمده همگی روی نیکخواهی نشان میدادند. امید میرفت شورشها خوابیده کارها بسامان خواهد شد. ولی پس از چند روزی کم کم سران شاهشون هر یکی بدستاورز دیگری بیرون رفتند. پیش از همه امیر عشایر خلخال این کار را کرد. سپس آگاهی رسید همه ایلهای اردیبل و خلخال و قره داغ یکی شده اند و سران شاهشون و امیر عشایر و دیگران همگی با رحیمخان دست بهم داده بیرق هواداری محمد علیمیرزا را بلند کرده اند و بر آنند که باردیبل تاختن بیاورند. این گفتهها همه را بهیم انداخت. ولی ستارخان پروا نینمود و میتوان گفت بزرگی و سختی کار را در نمی یافت و از پس پرده نیز آگاهی نداشت. در چنین هنگامی یک کار بس نابجایی نیز از او سرزد و آن اینکه با حسینزاده و مجاهدان اردیبل بیازخواست پرداخته کار را برایشان سخت گرفت و چنین دستور داد از همگی تفنگ و فشنگ بازستانند و لشکر گاه ایشان را بهم زد. جمشیدنامی از سر دستگان با پیروان خود سر فرو نیاورده بگریخت و نزد شاهشونان رفته بایشان پیوست. از دیگران نیز دسته ای نزد ستارخان آمدند و از بازمانده ابزار جنگ گرفته نهدیست رها نمودند. خود حسینزاده از در فرمانبرداری در آمده بولهایی که تاچهل هزار تومان از توانگران گرفته بود حساب همه را داد و اندک چیزی که باز مانده بود آسرا نیز بکسان ستارخان پرداخت. رویهم رفته جز درستکاری چیز دیگری از او بدست نیامد.

ستارخان با این کار دستور والی را روان میساخت ولی ریشه خود را میکند در چنین هنگامی بایستی مجاهدان را نواخته بشیروی خود بیفزاید نه اینکه آنان را بدشمنی وادارد. پیداست نادانسته کار میکرد.

اما رحیمخان و همدستان او بلند کردن بیرق هواداری از محمد علیمیرزا، چنانکه اوشتیم سر کردگان روسی رحیمخان را گرفته دوباره رها کردند و با او آغاز دوستی نمودند، چند روزی که در اهر بودند همیشه با او سر کردگان در می آمیختند و گرمیها

مینمودند. چنانکه با ایشان پیکره‌ها (عکس) برداشتند. (*) پس از چند روزی رحیمخان بیمار گردید. روسیان پزشک ویژه قونسولگری را از تبریز برای او خواستند و این پزشک چندین روزی ستاری رحیمخان میکرد در همین هنگام است که میان رحیمخان با سران شاهسون و ایلهای خلخال پیمان همدستی بسته گردید و چنین نهادند که همگی دست بهم دهند و بهواداری محمد علیمیرزا برخیزند و نخست بر اردبیل تاخته آنجا را بکشایند و ستارخان و آزادیخواهان را دستگیر کنند و از آنجا آهنگ تهران نمایند و محمدعلیمیرزا را از سفارت بیرون آورده دوباره بر تخت نشاندند. آشوب بسیار بزرگی پدید آوردند و در این باره چندان استوار و بنیروی خود امیدوار بودند که خواستند آهنگ خود را بمحمد علیمیرزا آگاهی دهند و تلگراف نوشته چندین تن مهر کردند که بادست قونسول روس از تبریز بمحمد علیمیرزا در سفارت تهران تلگراف شود. نیز تلگراف دیگری بنام امیر مقخم و سردار جنگ نوشته و مهر کردند. ولی اینها هنگامی بدست قونسول روس رسید که محمد علیمیرزا از ایران بیرون بود و اینست آنها را بر گردانیده پاسخ داد که باید عنوانها را دیگر کرد (۶۶) این نوشته‌ها کنون در دست ماست و اینک یکی از آنها را که بنام محمدعلیمیرزا نوشته شده در اینجا میآوریم:

از تبریز بطهران سفارت روس توسط جناب جلالتمآب اجل جنرال قونسولگری دولت بهیه روسیه دام اقباله بغا کپای اقدس مبارک اعلیحضرت اقدس محمد علیشاه ارواحافداه مدتی است این مشروطه طلبان بنای بلوا و قتل و غارت را گذاشته اول چه قدر از آقایان و سادات تبریز بقتل رسانیده و خانه ایشان را غارت کردند و از آنجا در اردبیل چند نفر سادات و آقایان اردبیل را کشتند و تمام دار و ندار آنها را بردند و مجتهد که نایب امام است در طهران چند نفر مجتهد و آقایان را بقتل رسانیدند اینها با آرامه و گرجی همدست شده از اول علما و سادات ما را کشتند اگر آنها منهدب داشتند علماء و سادات چه تقصیر دارد کلیه خیالشان در قطع ریشه ما است

(*) این پیکره‌ها که میتوان گفت سندهای تاریخی است در تبریز بدست افتاد و آنها را فرستادند در استانبول روزنامه شمس چاپ کرد پس جبل‌المتین کلکنته، یرفور و براون نیز باره‌ای از آنها را از شمس برداشته چاپ نمودند و اینست در همه‌جا شناخته گردید.

(**) فرستادن نوشته‌ها بتبریز نزد قونسول روس و باز فرستادن آنها را در کتاب آبی انگلیس آورده شده است. و چنین بی‌دست پس از بازگردانیدن نزد رحیمخان بوده اینست یادبگر نوشته‌های او بدست آقای بلوری رسیده و ایشان نزد ما فرستاده‌اند.

در اینصورت متجاوز از چهار کرور نفوس و عموم خوانین و رؤسای قرجه داغ و عموم بیک زادگان و رؤسای قوجه بیکلو و کدخدایان طوایف شاهسون متفق القول شده انشاءالله چهاردهم شهر حال عموماً بطرف اردبیل حرکت کرده تاجان در بدن داریم نخواهیم گذاشت کسی در هیچ جا اسم مشروطه بیرد و در خدمتگذاری در راه پادشاه خودمان مضایقه نداشته جان و مال خودمان را تصدق کرده از اطاعت تجاوز نداریم محض اطلاع خاطر اقدس ملوکانه ارواحنا فداء عرض شد مهرها یارحیم عبده مجید حسن عبده سردار بهری هزارنصره الملوك سعدالله امیر عبده عبادالله عبدهالراجی ماماس آقاخان آقا ابن السلطان نورالله صاحب علی اسکندر عبادالله الصالحین .

این در آغازهای رمضان نگاشته شده و اینست آهنگ کردن بسوی اردبیل را بچهاردهم آن ماه (هفتم مهر) نوید میدهند ولی این نوید چندان درست نیامد و اگر چه از همان روزها بر سختی تاخت و تاراج افزودند و در سراسر آن سامانها آشوب پدید آوردند ولی رسیدنشان به پیرامون اردبیل ذیرتر از آن رخداد.

این آگاهیهها که باردبیل میرسید مردم بتلاش افتادند و بیم دلها را فراق گرفت زیرا ستارخان با دسته اندکی که با خود داشت جلو آنهمه دسته های انبوه را توانستی گرفت و شهر کوچک اردبیل یارای ایستادگی در برابر این سیل نداشت. ستارخان تلگراف کرده خواستار گردید هر چه زودتر سپاه و ابزار جنگ بفرستند. ولی آقای والی نا آگاهی نموده پاسخ داد رحیمخان در اهر بیمار است و از تبریز پزشکی از بهر اوفر ستاده شده و چگونه میشود که بهمدستی دیگران بر سر اردبیل آید. این بود پاسخی که بدرخواست سپاه و ابزار داده شد. ستارخان خواست دوباره تلگراف کند لیکن سینهها پاره شده بود. در همان روزها رحیمخان و همدستانش با دستههایی از سواران که شماره آنان را تا بیست و پنج هزار تن میگفتند و بیگمان از ده هزار کم نبودند پیرامون شهر رسیدند. ناگزیر جنگ آغاز گردید. سواران هر روز تاختن میآوردند و تا میتوانستند جلو میآمدند. ستارخان و کسانش در اینجا و آنجا سنگرها پدید آورده به جلو گیری برخاستند و دمامد آتش جنگ فروزان بود ولی زو بهمرفته سواران چیره در میآمدند و اینست پس از چند روز نبرد و کوشش روز سوم آبان به بخشهایی از شهر دست یافتند و سنگرها ساخته از نزدیک بییکار پرداختند. ستارخان و یارانش ناگزیر شده به

در پناه‌نده گردیدند و از آنجا به جنگ و جلو گیری پرداختند. هر روز جنگ بر پا میشد و خود ستارخان برجی را گرفته و یار محمد خان و دیگران هر یکی از سنگر دیگری جنگ مینمودند، یکتویی نیز با خود داشتند. سواران اگر چه بس انبوه و خود از جنگجویان آزموده بودند و تا درون شهر پیش آمده جای خود را استوار کرده بودند ولی چون جز از تاراج دلخواه دیگری نداشتند و چندان سامانی در کارشان نبود ستارخان و همراهانش با همه اندکی جلوایشان را می گرفتند و شاید تا با آخر شهر را نگهداری میتوانستند کردن. زیرا اینان در جنگهای شهری و ورزیده تر از آنان و بهنرهای رزمی داناتر بودند و جایگاه استوارتری داشتند. نیز آوازه و نام ستارخان اثرهایی را با خود داشت. چیزیکه هست فشنگ اینها بسیار کم شده و از جایی امید رسیدن آنرا نداشتند همچنین از رهگذر کا، و جو اسبها در تنگی بودند. از آنسوی مردم اردبیل بیارژد ستاویزها (از دوتیرگی حیدری و نعمتی و اینکه ستارخان بهنگام رسیدن در حیدری خانه یا نعمتی خانه فرود آمد و اینکه پاره کسان او بولهایی از این و از آن گرفتند) خود را کنار کشیده از دستگیری خودداری میکردند. حکمران و کارکنان اداره‌ها که بایستی از جان و دل یاری کنند همگی دوری میگزیدند و دبری نگذشت که همگی بقونسولگری روس پناه‌نده شدند. بلکه کسانی از آنانکه با ستارخان بودند نیز بقونسولگری رفتند.

با این سختی‌ها سردار و یارانش خم بابر و نیاورده مردانه میکوشیدند و هر روز بازار کارزار را گرم میکردند و با همه استواری جای و ورزیدگی در نگهداری خود ده و اندتن از آنان کشته شده دسته‌ای نیز زخمی گردیدند. یکی از زخمیان حسینخان کرمانشاهی بود که در این سفر دلیربهای بسیار از سر میزد و در یکی از جنگها زخم سختی برداشت. دیگری حاج باباخان اردبیلی بود که چون در سالهای دیرتر از شناختگان گردید در اینجا نامش رامیبریم.

در اینمیان آوازه گرفتاری اردبیل بر سراسر ایران رسیده بلکه در لندن و پترسبورگ نیز در همه جا گفتگوی آن میکردند و چنانکه خواهیم دید از قفقاز و تهران و تبریز سیاه باریدیل فرستاده میشد. از تبریز شادروان باقر خان بادسته‌هایی از مجاهدان و دیگران روانه گردیدند و از آنسوی حاج شجاع الدوله از مراغه با سواره و پیاده راهی

شد و اینان در سراب بهم رسیدند و لشکر انبوهی پدید آمد. لیکن تا آنهنگام کسار اردبیل بیایان رسید. ستارخان تا توانست ایستادگی کرد و هر روز چشم برآه بود که قورخانه برایش



۶ - آنکه درمیانه ایستاده آقای عطائی است

رسد و کشایش پیدا شود. و چون از هیچ جا کشایشی نشد و از فشنگ بیکیاره سختی رویداد ناگزیر شدند از نگهداری شهر چشم پوشیده برهائی خود کوشند و گویا شب

پانزدهم آبان (۲۲ شوال) بود که نزدیک بدمیدن بامداد از آنجا بیرون آمدند .
 این از گفته آقای یکانیست که در آن شب هر یکی از تفنگچیان ما چند فشنگ
 بیشتر نداشت . یار محمد خان پنج یا هفت فشنگ داشت . با اینهمه چون گفتگوی
 بیرون رفتن شد سردار خرسندی نداد و این برو بسیار سخت بود کدشهر را بتاراج سپارد
 و خود بیرون رود . کار بجایی رسید که یار محمدخان که هیچگاه با سردار تندی نمی نمود
 خشمناک شده میانه تندی و دلسوزی گفت : « مردم را مفت بکشتن خواهی داد ! ما که
 برای قاز گرفتن نیامدیم با کدام فشنگ جنگ کنیم ؟! » سپس هم که اسب آوردند و
 همگی سوار شدند باز سردار دل نمیداد تا یار محمدخان از دستش گرفته با زور سوارش
 کردانید . بیگمان اگر یکروز دیگر میماندیم همگی کشته میشدیم .

این چگونگی پیش آمد اردبیل و جهت گریختن ستارخانست - از آنسوی این
 گریز نیز کار بیمناکی بود و بایستی اینان از میان دشمن بگذرند . اگرچه این زمان
 همه ایشان در خواب بودند ولی همینکه اینان بر گذشتند پاسبانان آگاهی یافتند و
 بشلیک پرداختند . خود ستارخان در دنباله همگی میرفت و باین شلیکها پاسخ میداد .
 از این زد و خورد یکتن بخاک افتاده و یکتن زخمی گردید . آن زخمی را ستارخان
 برداشته بدیگران رسانید . بدینسان از دشمن دور شدند و تند رانده از بیراهه خود را
 بسراب رسانیدند . چنانکه گفتیم سالار و حاج صمدخان با سپاههای خود در سراب بودند
 ولی ستارخان در آنجا نمانده روانه تبریز گردید و چون شهر میرسید مردم پیشواز با
 شکوهی کردند و از اینکه نافروزانه باز کشته بود چیزی از پذیرایی نکاستند .

تاراج اردبیل و در آمدن سپاه روس با آنجا

چنانکه گفتیم چون رحیمخان و سران شاهسون نام محمدعلیمیرزا را عنوان نموده با شوب برخاستند و شهر اردبیل را گرد فرو گرفتند آوازه آن همه جا افتاده تا لندن و پترسبورگ رسید. در تبریز و تهران مردم بزبان آمدند و روزنامه ها گفتارهایی بیایی نوشتند. از آنسوی هواداران محمدعلیمیرزا بامیدهای بیجا برخاستند و بخرهایی که میرسید پروبال بسته با کرافه میانه مردم پراکنده نمودند. کسانی میپنداشتند میانه رحیمخان و ملاقر بانعلی بیوستگی هست و رحیمخان چون اردبیل را بگشاد از راه زنجان روی بتهران خواهد آورد.

در تبریز والی بدست و با افتاد و چون سپاه درستی از دولت درمیان نبود از سالار خواستار شد با دستههایی از مجاهدان و دیگران بیاری ستارخان شتابد و او روز ششم آن بان بایک هزار و پانصد سواره از تبریز روانه گردید و چون بسراب رسید حاج محمدخان نیز از مراغه راهی شده و با آنجا بیرون شتافت.

در تهران نیز دولت نوین بتلاش افتاده براین شد سپاهی روانه کنند و یفرمخان و سردار بهادر را با سیصد سوار بختیاری و یکصد و پنجاه تن از مجاهدان برگزیده و یکصد ان فزاق و دو توپ شنیدر و دو توپ ما کریم روانه گردانید. ولی هنگامیکه اینان از تهران بیرون میرفتند اردبیل بدست شاهسون افتاده و آنچه نیایستی شد، شده بود.

از آنسوی دولتهای روس و انگلیس از آغاز آشوب گوش تیز کرده پیش آمدها را بکایک میبایدند و بیایی روزنامههای لندن و پترسبورگ آگاهیها در این باره مینگاشتند

نیز روزنامه‌های فرانسه چون پس از جنبش آزادیخواهی بایران ارج دیگر مینهادند هر روز از پیش آمد گفتگو میان می‌آوردند. نخست هر کسی رویه بیرونی کار را گرفته چنین مینداشت راستی را رحیمخان و همدستان او هوای شاه پیشین رادارند و آن را یک جنبش ساده‌ای می‌انگاشتند که پس از برافتادن یکشاهی از هواداران او پدید می‌آید. ولی اندکی نگذشت که پرده از روی کار افتاده هر کسی دانست دست روسیان در کار است و آشوب را آنان برپا کرده‌اند و اینست پاره روزنامه‌های فرانسه و انگلیس گفتارها نوشته و بدرفتاری روسیان را در ایران نکوهش نمودند.

چگونگی این بود که چون روسیان زبان داده بودند سپاه خود را در ایران نگاه نداشته همینکه ایمنی شد بخاک خود باز گردانند و از دیر باز از هر گوشه ایران آواز برمیخواست که چون ایمنی رخ داده دولت روس گفته خود را بکار بندد. انگلیسیان نیز چون خودشان سپاه دریایی را از جنوب بر گردانیده بودند از روسیان هم آن را چشم میداشتند و روزنامه‌های آزادیخواه ایشان گفتارها می‌پرداختند. روزنامه‌های فرانسه که پس از پیش آمد مشروطه در ایران بادیده هواداری مینگر بستند و در بند کارهای اینجا بودند اینها نیز بسخن آمدند و رفتن روسیان را از ایران خواستار شدند. روسیان نخست بهانه آورده گاهی بودن ستارخان و باقرخان و مجاهدان را در تبریز مایه شورش می‌شمردند و زمانی چیزهای دیگر را عنوان مینمودند.

ولی کم کم چگونگی روشن گردیده دیدند این بهانه‌ها بجایی نمیرسد و خواه و ناخواه بکاستن از شماره سپاهیان خود پرداختند و دسته‌هایی را از تبریز باز گشت دادند. لیکن در نهان سخت ناخرسند بودند و همیخواستند بر شماره سالدات بیفزایند نه اینکه از آنها بکاهند. این بود بنیرنگ پرداخته رحیمخان و سران شاهسون را برانگیختند که بهمدستی یکدیگر بنام هوا داری از محمد علی میرزا بشورند و کرد اردبیل را فرو گیرند. رفتن بلیایف و یس قونسول تبریز باهر و گرفتن رحیمخان و رها کردن او پس از یکشب نگهداشتن و گرمیها و آمیزشها با او خواستن پزشک قونسولگری از تبریز بچاره بیماری او همه اینها از بهر انجام آن نیرنگ بوده.

اینست چون شورش برخاست و شاهسون و قره داغی از هر سوی رو باز دیل آوردند

روزنامه‌های روس بیکبار با آواز درآمدند و هر روز آگاهی‌های گرافه‌آمیز درباره پیش آمد می‌نوشتند و از ناتوانی دولت ایران گفتگو بمیان آورده بر جان و دارایی بستگان خود در اردبیل نگرانی مینمودند. در این میان چون ستارخان در سایه کمی سپاه و نداشتن فشنگ و توپخانه و نومیدی از رهگذر والی آذربایجان ناگزیر شده بدزیناهنده گردید و سپس هم خود را از آنجا بیرون انداخت، روزنامه‌های روس اینها را با آب و تاب برشته نگارش کشیدند و بر پیشبینی‌های خود گواه گرفتند. کار با آنجا رسید که در آغازهای آبانماه دولت روس آگاهی رسمی که کوتاه شده آن را در پایین می‌آوریم بیرون داد:

«ایلهای سرکش شاسون که در نزدیکی‌های سرحد قفقاز نشین دارند

از پیش آمد های کشور ایران فرصت یافته در این تازگیها چندین بار بتاخت و تاز پرداخته اند و از آمد و شد کاروانیان در راه آستارا و اردبیل و تبریز جلو-

گیری مینمایند و بتازگی خبر رسیده که این ایلهها همدست رحیمخان بهوا -

خواهی محمد علیشاه و باهنک بهم زدن مشروطه بکار برخاسته اند فرمان -

فرمای آذربایجان ستارخان را با یکدسته از مجاهدان باردبیل فرستاد که

آرامش را در آنجا بر پا گرداند و ستارخان چون باردبیل رسید پیش از همه

خواست از مجاهدان قفقاز ابراز چنگ گرفته از شهر بیرون کند ولی در این کار

فیروزی نیافت و در همان هنگام شاسون و قره داغیان باردبیل نزدیک

میشدند و آبادیهای سر راه را تاراج می نمودند بسیاری از مجاهدان از

ستارخان کناره جسته بتبریز باز گشتند (*) و در دوازدهم اکتوبر (ماه روسی)

رحیمخان و شاسونها بدرون شهر درآمدند با دسته کمی که بنگهداری آنجا

می پرداختند چنگ آغاز نمودند ستارخان و حکمران شهر را گزارده بدز

پناهانده شدند و سپس آگاهی رسید که ستارخان بسراب گریخته است و چون

این پیش آمدها بتندی رخ داده دولت ایران در سایه بی پولی و نداشتن

لشکر آراسته درست نمی تواند بزودی سپاهی باردبیل برساند و در چنین

زمانی قونسول روس در اردبیل تنها صد تن قزاق و دودستگاه توپ کوچک برای

نگهداری خود دارد و برای آنکه این نیروی اندک بتواند بستگان روس

را پاسبانی نماید قونسول دستور داده همه بستگان روس در قونسولگری

گرد آید. در این هنگام شاسونان و قره داغیان دز را بسختی بمباردمان

می کنند و چون قونسولخانه در پهلوی دز نهاده آنجا نیز زیر آتش است از

این رهگذر که جان قونسول و بستگان روس در زیر بیم است دولت روس

(*) این آگاهی درست نیست. کسی از مجاهدان به تبریز بازگشت. محسن خان مرندی و پاره دیگر که از

درون هوا خواه سردار بودند در اردبیل بقونسولگری رفته پناهانده شدند.

با شتاب دسته هایی از سپاه قفقاز با آنجا می فرستد زیرا که آوردن سپاه از تبریز و یا از قزوین بار دبیله بزودی نخواهد بود .

این آگاهی را هنگامی بیرون می دادند که دسته هایی را از سالدات و قزاق روانه اردبیل ساخته بودند . از آنسوی چنانکه گفتیم در اردبیل قونسول روس در قونسولگری را باز کرده پناهندگانی را در آنجا می پذیرفت . نخست بستگان خود ایشان از ترسا و مسلمان با آنجا شتافتند و سپس دسته هایی از ایرانیان نیز رو آوردند و هر زمان بر شماره آنان می افزود . بویژه پس از آنکه نا توانی ستارخان در برابر شاهسون و قره داغی آشکار گردید همگی مردم از او نومید شده جز قونسولخانه پناهگاهی نشناختند و کار با آنجا رسید که حکمران بی ارج و دیگر کارداران دولتی نیز با آنجا رفتند . بلکه کسانی از همراهان ستارخان باین کار برخاستند و چون قونسول همراهان او را نمی پذیرفت با نام دیگری رو با آنجا آوردند .

فرمای آنشب که ستارخان و یارانش از اردبیل بگریختند سواران قره داغ و شاهسون بشهر ریخته بی آنکه پروایی کنند و یا از کسی جلوگیری بینند دست بتاراج کشادند . بازارها و تیمچه ها و کاروانسراها که پر از کالای بازرگانی بود همه را یغما کردند . خانه ها را سراسر بجا روب تاراج روفتند . چنانکه گفتیم انبوهی از مردم بقونسولگری پناه برده بودند . ولی کسی نتوانسته بود چیزی از بازارها و خانه ها بیرون برد . آنهمه دارایی بهره تاراجگران گردید . جز از بستگان روس که رحیمخان از آنان هواداری مینمود و خانه ها و حجره های ایشان را نگهداری کرد خانه و حجره کسی بی تاراج نماند . مردم تماشا میکردند و یغماگران کالا و کاجال ایشان را باز کرده میبردند . کسیکه این هنگامه را دیده چنین میگوید : زنان شاهسون هر کدام با چند شتری بشهر شتافته بودند و پی هم بار کرده راه می افتادند .

تا دو روز این دستگاه برپا بود . رحیمخان از بستگان روس هوا داری بسیار نموده نکراشت بکسی از ایشان زیانی برسد . نیز با قونسولگری پاسدارانه رفتار نمود . تنها چیزی که از قونسول خواستار گردید این بود که آزادیخواهان را که بقونسولگری

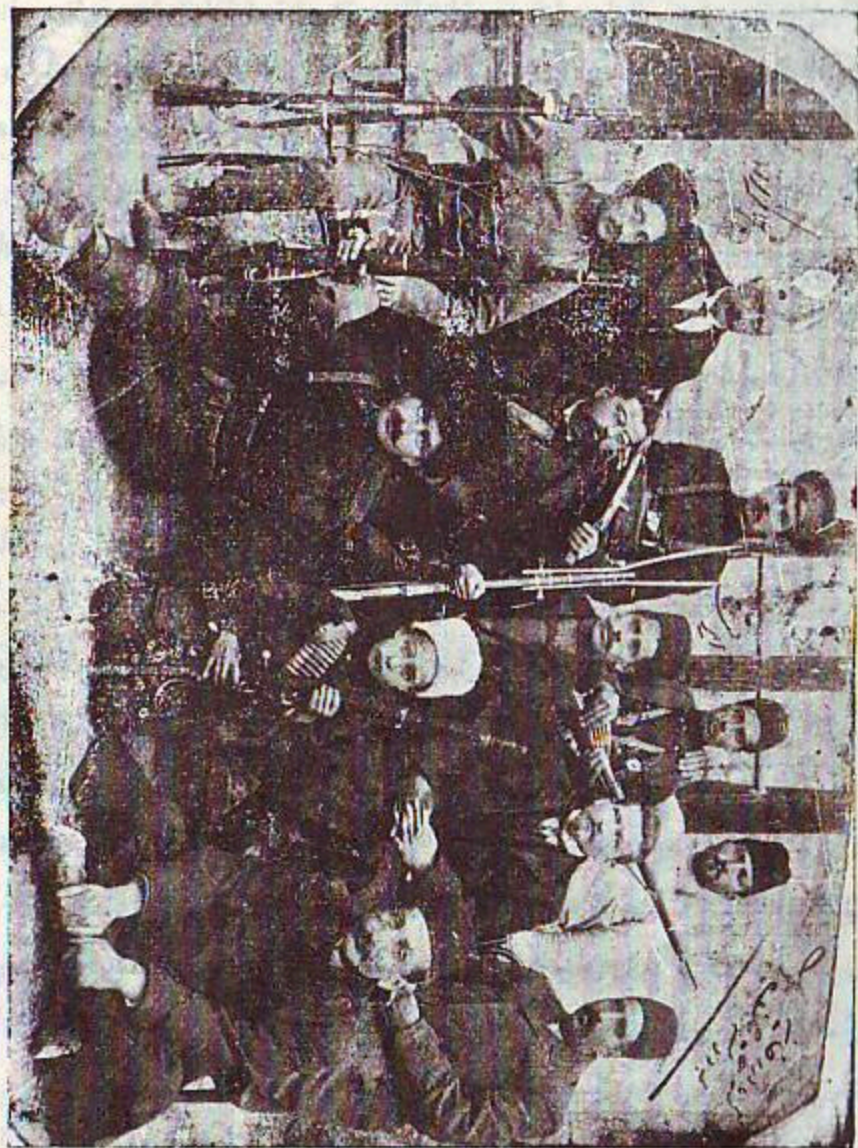
پناهنده شده بودند گرفته بدست ایشان سپارد. این درخواست نیز جز رویه کاری نبود که سپس از آن در گذشت.

روز سوم یا چهارم دسته پیشرو سپاهیان روس باردیبل رسید. رحیمخان که کار خود را انجام داده بود غفارخان نامی را بنام حکمرانی در شهر گزارده خود با هر بازگشت. شاهسونان نیز بجایهای خود رفتند. سپاهیان روس سواره و پیاده پی هم میرسیدند و تا سه هزار و دویست تن در آنجا گرد آمدند و از این هنگام اردیبل یکی از کانون های سپاهی نشین روسی گردید.

در این روزها روزنامه های روس داستان را همچنان دنبال مینمودند و پیش آمد گریختن ستارخان و ریختن سواران بشهر و تاراج خانه ها و بازارها را با کزافه هایی که بر آنها می افزودند در ستونهای خود مینگاشتند. با همه نگاهداری و پاسداری که رحیمخان با بستگان روس و با قونسولگری نموده بود اینان گفتگو از سخت گیریها بمیان آورده بر جان و دارایی بستگان و کسان خود نگرانی ها نشان میدادند. تا میتوانستند دولت نوین ایران را ناتوان و درمانده و امینمودند. و چون رحیمخان بر کردن کشی افزوده همچنان دم از هوا داری محمد علی میزد و گاهی لاف از رفتن بر سر تریز یا تهران میسرود روزنامه های روسی اینها را با آب و تاب برشته نگارش می کشیدند و بلاف های رحیمخان ارج دیگری مینهادند. گاهی نیز از ملا قربانعلی و آشوب زنجان نام میبردند.

هم گفته ایم که دشمنان مشروطه در شهرها بشادمانی برخاسته امیدها بر رحیمخان تاراجگرو کوششهای اومیبستند. و داستان اردیبل و زنجان را با کزافه ها بر سر زبانها می انداختند. بویژه پس از پیش آمد تاراج اردیبل که آنرا فیروزی بزرگی می شماردند. باقرخان و صمد خان بادسته های خود در سراب نشسته چشم براه رسیدن لشکر تهران بودند که همدست آنان بکار پردازند. ولی رحیمخان پروایی از ایشان نداشته از لاف و کزاف چیزی نمیکاست. چنین پیداست که والی آذربایجان هم سراسیمه شده رشته خویشنداری را از دست هشته بوده. زیرا در این هنگام بیگ کار بسیار ناجایی برخاست. این بد نهادی که از رحیمخان و سران شاهسون پدید آمد و بانگیزش دشمن

بیگانه با دولت ایران نافرمانی نمودند و نامردانه آتش بیدار بخرمن زند کانی روستاییان بیگناه زدند و برادر دیل دست یافته آن رسوای را کردند این کناها از ایشان چیزی



۷ - امیر حشمت (رده دوم در میانه) با جهانگیر میرزا (آخر رده) و دیگران

نبود که يك والی از آنها چشم پوشد و بجای خشم و فریاد و کوششهای کینه خواهانه شبانه روزی از در برداری و نر می در آمده بد کردار دورویی همچون نقیخان رشید الملک